

ابوتراب خسروی ملکان عذاب

بیانگه ن لاله
۲۵۵۵ بیابانها

کتابخانه عمومی آغاخان
کلا راجستان هند
پروفیسر ریاضی و کیمیا
کتابخانه عمومی آغاخان
کلا راجستان هند
Call: 011-2610-810-810

المین

نشر تیمار

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می خورد
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

آخرین شوهرِ مادر، امان‌الله‌خان بالاگذاری، خان کهنسالی بود که تقریباً از جمله اجداد شوهرهای سابق و حتی اسبق مادر به شمار می‌رفت. و مدعی بود، کوچک‌ترین همبازی دوران کودکی‌اش هم، حدود پنجاه سال پیش به رحمت ایزدی پیوسته است. حتی برای خودش هم خیلی عجیب بود که چرا نمی‌میرد، آن هم وقتی که دیگر همه‌ی همسالانش سال‌ها پیش مرده‌اند و دیگر هیچ‌کدام از پسران و دخترانِ بلافصلش در قید حیات نیستند و در سال‌های اخیر حتی نوبت به فوت نوه‌ها و حتی نبیره‌های پیرش هم رسیده و یکی‌یکی شروع کرده‌اند به مردن، چرا او همچنان سر پاست و خدا قبض روحش را این‌همه به تعویق انداخته است. می‌گفت بداقبالی‌اش این است که تعداد زیادی از نبیره‌ها و نتیجه‌ها و ندیده‌هایش در دنیا پراکنده شده‌اند و او هرگز نمی‌تواند آن‌ها را ببیند و صورتشان را ببوسد. تا یادش هست، کارش این بود که تا می‌شنود یکی از آن‌ها صاحب بچه‌ای شده است، اسمش را در دفترش یادداشت می‌کند و این را که از ذریات کدام یک از اولادانش هست و پشت چندم او. هرچند که آن‌ها ممکن است از وجود او که جد واقعی‌شان است، بی‌خبر باشند.

مادر از هر خان مرحوم بالاگذاری که با او ازدواج کرده بود، دو یا سه بچه به